

شبه‌قاره، پیشگام فرهنگ‌نویسی فارسی

حبیب‌الله عباسی*

چکیده

ادیبان شبه‌قاره تقریباً در حوزه‌های مختلف زبان و ادب فارسی مانند بلاغت، تذکره‌نویسی و به‌ویژه فرهنگ‌نویسی، از پیشاهنگان و سرآمدان بودند و برخلاف ادیبان ایران‌زمین، بیشتر مبتکر و بنیان‌گذار مبانی نظری فرهنگ‌نویسی، بلاغت و تذکره‌نگاری و حتی نقد به‌شمار می‌روند، تا آنجاکه می‌توان از مطاوی آثار تألیفی در هر زمینه، اصول و مبانی نظری هر فن را استخراج کرد. در این مقاله ابتدا به اجمال به چگونگی تکوین زبان فارسی طی دوره‌های مختلف در شبه‌قاره می‌پردازیم و سپس دربارهٔ جریان فرهنگ‌نویسی در آنجا بحث می‌کنیم و در ادامه نشان می‌دهیم که شبه‌قاره در شکل‌گیری و تکامل این جریان چه میزان مؤثر بوده است. از همین‌رو به کاوش دربارهٔ فرهنگ‌های تألیفی در هندوستان خواهیم پرداخت و مهم‌ترین ممیزه‌هایشان را بر خواهیم شمرد و در پایان مقاله به کارکردهای مهم این فرهنگ‌ها اشاره خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها: زبان فارسی، شبه‌قاره، فرهنگ‌نویسی، بابریان.

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی habibabbasi45@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۲۶ تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۱۹

مجلهٔ مطالعات و تحقیقات ادبی، بهار و تابستان ۱۳۹۴، شمارهٔ ۱۸

۱. درآمد سخن

همچنان که ایرانیان بعد از اسلام پیشگام فرهنگ‌نویسی در زبان عربی بودند، هندیان نیز پیشاهنگان فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی شدند. شاید از آن‌رو که زبان اسلام در ایران عربی بوده است و زبان اسلام در شبه‌قاره فارسی. به دلایل متعددی ایرانیان و هندیان در انجام این مهم پیشرو بودند و راهی تازه پیش‌روی این زبان‌ها گشودند و اهالی هر زبان را متوجه کردند که هر واژه معنایی معین و کاربردی ویژه دارد؛ نیز خاطرنشان کردند که از این رهگذر می‌توان عنصرهای کلامی یک قوم، ملت یا جامعه را در دوره زبانی خاصی سامان‌مند کرد؛ عناصری که برای سخن‌گفتن، نوشتن یا هردو به کار می‌رود و در میان افراد ارتباط ایجاد می‌کند و انتقال تجربه‌ها، آگاهی‌ها و خواسته‌ها را برای گویشوران آن زبان ممکن می‌سازد.

ادیبان شبه‌قاره تقریباً در حوزه‌های دیگر زبان و ادب فارسی مانند بلاغت و تذکره‌نویسی، چونان فرهنگ‌نویسی، از پیشاهنگان و سرآمدان بودند و برخلاف ادیبان ایران‌زمین، بیشتر مبتکر و بنیان‌گذار مبانی نظری فرهنگ‌نویسی، بلاغت و تذکره‌نگاری و حتی نقد به‌شمار می‌روند، تا آنجا که می‌توان از مطاوی آثار تألیفی در هر زمینه، اصول و مبانی نظری هر فن را استخراج کرد.^۱ آنچه ابن‌خلدون در باب ضرورت تدوین و نگارش فرهنگ لغت عربی می‌نویسد، تقریباً در باب فرهنگ لغت‌های زبان فارسی صدق می‌کند. او تصریح می‌کند که آمیزش و اخلاط غیرعرب با عرب «سبب شد که به حفظ موضوعات اصلی لغت درنگرند و برای این منظور محتاج به نوشتن و تدوین آنها گشتند، از بیم آنکه مبدا لغت عرب دستخوش زوال گردد و در نتیجه مسلمانان از فهم قرآن و حدیث محروم شوند. این است که گروه بسیاری از پیشوایان دانش زبان برای انجام‌دادن این منظور همت گماشتند و در این باره کتبی نوشتند و فراهم آوردند» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۹: ۱۱۶۲).

از آنجا که زبان دین اسلام در شبه‌قاره فارسی بوده است، هندیان مسلمان به زبان و متون ادب فارسی به مثابه زبان متون مقدس می‌نگریسته‌اند، از همین‌رو فرهنگ‌نویسی در آنجا بیشتر هدف و ارزش دینی داشته است؛ چراکه فهم دقیق زبان و متون ادب فارسی برای هندیان مسلمان حکم فهم دین و اخلاق داشته است. به همین دلیل به فرهنگ‌نویسی پرداخته و فرهنگ‌های جامع و ماندگاری تألیف کرده‌اند.

در این مقال، ابتدا به اجمال به‌چگونگی تکوین زبان فارسی طی دوره‌های مختلف در شبه‌قاره می‌پردازیم و سپس درباره جریان فرهنگ‌نویسی در آنجا بحث می‌کنیم و در ادامه نشان می‌دهیم که شبه‌قاره در شکل‌گیری و تکامل این جریان چه میزان مؤثر بوده است. از همین‌رو به

کاوش دربارهٔ فرهنگ‌های تألیفی در هندوستان خواهیم پرداخت و مهم‌ترین ممیزه‌هایشان را بر خواهیم شمرد و در پایان مقال به کارکردهای مهم این فرهنگ‌ها اشاره خواهیم کرد.

۲. زبان فارسی در شبه‌قاره

فتح ایران در سدهٔ نخست هجری طی فتوحات چندی به نام غزوات انجام پذیرفت. دیری نپایید که اسلام تقریباً سراسر ایران را فراگرفت و ایرانیان برخی به اکراه و برخی از سر طوع و رغبت اسلام را پذیرا شدند؛ چنان‌که زبان عربی نه‌تنها زبان سیاسی و علمی آنان شد بلکه بسیاری از ایرانیان به دلیل حضور چشمگیر برخی عرب‌های مهاجر، به زبان عربی تکلم می‌کردند، چنان‌که در برخی منابع آمده عموم لشکریان ایرانی سپاه ابومسلم به زبان عربی صحبت می‌کردند (ر.ک زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۳۷۰).

چنین اتفاقی تقریباً چندین سده بعد در شبه‌قارهٔ هند تکرار شد، با این تفاوت که این‌بار فاتحان ایرانی بودند و زبان دین اسلام هم زبان فارسی. این مهم در اواخر سدهٔ چهارم هجری روی داد؛ وقتی غزنویان به بهانهٔ تبلیغ دین اسلام به هندوستان یورش آوردند. محمود غزنوی با کشورگشایی‌های خود تحت عنوان غزوات، به درهم‌شکستن بتخانهٔ سومنات پرداخت و دین اسلام را در بخشی از نواحی سرزمین پهناور شبه‌قاره گسترش داد. او برای استقرار و تداوم سیطرهٔ خود گروه عظیمی از سربازان خراسانی را روانهٔ آن سرزمین کرد، چنان‌که مدت‌ها پیشتر سپاهیان قبایل عرب را برای حفظ سیطرهٔ خویش بر بلاد مفتوحه به ایران و به‌ویژه خراسان گسیل داشت. تدریجاً فارسی زبان رسمی سیاسی و نظامی آن سرزمین شد و به‌منزلهٔ زبان مقدس دینی به دیگر نواحی هند راه یافت (ر.ک صفا، ۱۳۶۴: ۳۳۱/۲). تداوم حکومت غزنویان و توسعهٔ متصرفات آنان در خاک هند، موجب گسترش زبان و فرهنگ فارسی شد، چنان‌که از اواسط سدهٔ پنجم هجری به بعد، فارسی‌سرایانی چون مسعود سعد در آن سرزمین پدید آمدند.

پس از غزنویان، میراث زبان و ادب فارسی به سلاطین غوری و ممالیک آنان رسید که همه هواخواه و هوادار زبان پارسی بودند. یورش خونین قوم تاتار به ایران و کشتار و نهب و غارت همه‌جایی و همگانی، باعث فرار بسیاری از ایرانیان به خارج از کشور شد. یکی از پناه‌گاه‌های امنی که آغوش خویش را با گرمی به روی ایرانیان گشود، دربار شاهانی چون قطب‌الدین ایبک و دیگر بزرگان ممالیک غوری بود. این همه موجب نفوذ بیشتر زبان فارسی در سرزمین هند شد، چنان‌که روزبه‌روز گسترده‌تر و استوارتر می‌شد. از قرن هفتم به بعد،

گویندگان و نویسندگان توانا و نامدار بسیاری در آن مرز و بوم ظهور کردند و آثار ماندگاری در زمینه‌های گوناگون دانش بشری از خود به‌جای نهادند. با روی کار آمدن شاهان گورکانی یا مغولان هند که اخلاف بابر تیموری بودند و به‌مرور بر تمام هندوستان سیطره پیدا کردند، زبان و ادب و فرهنگ فارسی به اوج ترقی و تکامل رسید. بدین ترتیب در عصری که آثار شوم حضور ترکان بیگانه، حوزه‌های پرشور ادبی داخل ایران را به رکود و تعطیلی کشانده بود و کار به‌جایی رسیده بود که حتی زمامداران ایران (صفویان) به زبان ترکی سخن می‌گفتند، زبان فارسی در حقیقت وطن دیگری اختیار کرده و به‌طور رسمی در گستره شبه‌قاره هند رحل اقامت افکنده بود. تشویق و تکریم شاعران و نویسندگان هنرمندان ایرانی از سوی شاهان و شاهزادگان گورکانی موجب روی آوردن اکثر صاحبان ذوق و استعداد به دربار آنان شد. علاوه‌بر فرمانروایان بزرگ و کوچک بلاد پهناور هند، شاهزادگان، وزیران و امیران محلی و رجال و بزرگان شبه‌قاره، که خود از خاندان‌های مهاجر ایرانی مقیم هند بودند، در ترویج زبان فارسی و نواختن شاعران و عالمان و ادیبان با دربار شاهان رقابت می‌کردند. غرض از طرح این موضوع در اینجا، صرفاً اشاره‌ای است که کیفیت زبان فارسی را به‌خصوص در پهنه شبه‌قاره هند به‌خاطر آورد، نه تفصیل آنچه در آن‌باره در صدها تاریخ و تذکره و سفینه و بیاض فراهم آمده است.

بدون تردید زبان فارسی که طی قرون متمادی زبان رسمی، ادبی و سیاسی دربارهای شاهان و امیران و حکام بلاد هند شده بود، برای مردم عادی و سکنه اصلی سرزمین‌های شبه‌قاره زبان غیربومی و بیگانه به‌شمار می‌آمد و فراگیری آن را برای آنان تا حدودی ضروری می‌نمود. توجه بیش‌از حد حکمرانان آن بلاد به اهل ادب و کثرت ادیبان و سخنوران هندی و ایرانی، و وجود گروه‌های بسیار از طبقات مختلف که به زبان فارسی سخن می‌گفتند موجب شد که علاوه‌بر خواص، عوام هم در صدد آموختن و یادگرفتن فارسی برآیند. درواقع، دانستن فارسی جزو نیازهای اساسی آن جامعه شد. این‌همه به تکوین و رشد فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره منجر شد (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۰۱-۲۰۲).

۳. فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره

چنان‌که از فرهنگ‌های موجود برمی‌آید، فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره هندوستان از دهه‌های پایانی سده هفتم با گردآوری فرهنگ قواس به کوشش فخرالدین مبارک‌شاه قواس غزنوی آغاز شد^۲ و باب تازه‌ای برای جریان شگرف و شگفت فرهنگ‌نویسی شبه‌قاره هندوستان گشود. نیاز گویندگان و سرایندگان به فهم دقیق معانی و کاربرد واژه‌های زبان فارسی مرحله درخشان و پرباری از تألیف فرهنگ زبان فارسی در آن سرزمین پدید آورد که تا

روزگار استیلای استعمار انگلیس بر آن سرزمین ادامه یافت. این اتفاق نامبارک باعث شد زبان فارسی جایگاه خود را در شبه‌قاره به تدریج از دست بدهد و به تبع آن فرهنگ‌نویسی نیز از رواج بیفتد. با عنایت به فرهنگ‌های بسیار و گستردگی و ادوار تاریخی سیطره زبان فارسی در هندوستان، دوره‌های مختلفی برای فرهنگ‌نویسی قائل شده‌اند.

سعید نفیسی در مقاله «فرهنگ‌های پارسی» که هم در مقدمه برهان قاطع و هم در مقدمه لغت‌نامه دهخدا آمده، ادات/افضالا تألیف قاضی‌خان بدر محمد دهلوی (۸۲۲ ه.ق) را نخستین فرهنگ نوشته‌شده در هند، پس از فرهنگ اسدی می‌داند. مصحح صحاح/الفرس که در سال ۷۲۷ ه.ق به کوشش محمد هندوشاه نخجوانی، مشهور به شمس منشی، تألیف شده نیز معتقد است این فرهنگ نخستین فرهنگ تألیفی در هندوستان است. نذیر احمد فرهنگ قواس را که پیش از سال ۷۱۶ تألیف شده است کهن‌ترین فرهنگ پس از لغت فرس/اسدی می‌داند. فرهنگ قواس، که از روی نسخه منحصر به فرد موجود در هند، به همت نذیر احمد تصحیح و منتشر شده، فرهنگ کوچکی است که تنها به گردآوری و توضیح واژه‌های سره دری پرداخته و آنها را در پنج‌بخش جداگانه تنظیم کرده است. این کتاب براساس لغت فرس و با استفاده کامل از آن تألیف شده است. ابتکار قواس در دسته‌بندی لغات، که گویا از مقدمه/الادب زمخشری تأثیر پذیرفته، موجب تقلید بیشتر فرهنگ‌نویسان از او شده است. از جمله کسانی که در تنظیم فرهنگ‌های خود به قواس نظر داشته و مستقیم یا غیرمستقیم از متن این فرهنگ یا شیوه کار آن بهره برده‌اند، می‌توان صاحبان فرهنگ‌های مشهور دستورالفضلا، لسان‌الشعرا و ادات‌الفضلا، زفان‌گویا، بحرالفضائل، شرفنامه منیری و مؤیدالفضلا را نام برد (دزفولیان، ۱۳۸۰: ۹-۱۰).

درخشان‌ترین دوره فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره دوره بابریان است که حدود سال ۹۳۷ ه.ق به قدرت رسیدند. اشتیاق زائدالوصف شاهان این سلسله به گسترش زبان فاسی باعث شد که گویندگان و نویسندگان بسیاری از سرزمین‌های فارسی‌زبان به شبه‌قاره مهاجرت کنند و همین مهاجرت گسترده فرهیختگان، شکوفایی و رونق فرهنگ‌نویسی را در پی آورد؛ چندان که در این دوره مهم‌ترین فرهنگ‌ها و سترگ‌ترین آنها تألیف شد، فرهنگ‌هایی که هنوز در نوع خود بی‌همال هستند. احصای تمام آنها از حوصله این مقال بیرون است، فقط به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود و البته تأثیرگذارترین آنها بر جریان

فرهنگ‌نویسی‌ای که مشعل آن پس از هندوستان در ایران شعله‌ور شد و همچنان تداوم یافت. فرهنگ‌های تأثیرگذار و شهره آفاق در این دوره عبارت‌اند از:

۱.۳. فرهنگ جهانگیری

این فرهنگ جامع را میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی از رجال معروف هندوستان و ملقب به عضدالدوله در زمان شاهنشاهی اکبر در سال ۱۰۰۵ هجری تألیف کرد و این مصرع ماده تاریخ آن شد: «زهی فرهنگ نورالدین جهانگیر». پس از آن نیز در آن تجدیدنظر کرد و چنان‌که جهانگرد تصریح می‌کند در سال ۱۰۳۲ هجری مجدداً نسخه‌ی نوینی از آن را به پادشاه هند عرضه کرد. فرهنگ جهانگیری دربرگیرنده لغات سره فارسی است و برای هر لغت شواهدی ایراد کرده است و همین آن را در شمار فرهنگ‌های جامع و دقیق زبان فارسی قرار داده است. مؤلف در مقدمه اثر تصریح می‌کند چهل‌وچهار فرهنگ و رساله لغت در اختیارش بوده و از روی آنها کتاب خود را به رشته تألیف کشیده است (مقدمه فرهنگ جهانگیری).

۲.۳. برهان قاطع

محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، برهان قاطع را در سال ۱۰۶۲ ه.ق. در حیدرآباد دکن با مراجعه به کتاب‌های لغت و فرهنگ‌های متعدد تألیف کرد. در این باره تصریح می‌کند: «کمترین بندگان... خواست که جمیع لغات فارسی و پهلوی و دری و یونانی و سریانی و رومی و بعضی از لغات زند و پازند و لغات مشترک و لغات عربیه و متفرقه و اصطلاحات فارسی و استعارات و کنایات به عربی آمیخته و جمیع فوائد فرهنگ جهانگیری و مجمع‌الفرس سروری و سمره سلیمانی و صحاح/لادویه حسین الانصاری را که هریک حاوی چندین کتاب لغت‌اند به طریق ایجاز بنویسد...» (برهان، ۱۳۶۲: ۵/۱).

صاحب برهان در تألیف فرهنگ خویش به اغلب فرهنگ‌های تألیفی قبل از خود نظر داشته و سعی کرده است که کتابش جامع و حاوی تمام آنها باشد. از این رو از حیث کمیت و عدد الفاظ بر تمام مؤلفات سابق افزونی گرفته است. مجموع عدد لغاتی که در این کتاب آمده در ضمن بیست‌ونه گفتار، ظاهراً به بیست‌هزار و دویست و یازده کلمه بالغ می‌شود. همین افزایش عددی لغات و حجم کتاب باعث رواج کامل آن شده است.

۳.۳. فرهنگ رشیدی

این فرهنگ در سده یازدهم و دوسال بعد از برهان قاطع در هندوستان به کوشش عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی اهل تنه سند تألیف شد. این فرهنگ وقتی تألیف

شد که شاه‌جهان در زندان پسرش اورنگ زیب عالمگیر بوده، از این جهت نام هیچ‌کدام را نبرده، اما در تألیف دیگر خودش که لغت عربی به فارسی است و پیش از فرهنگ رشیدی نوشته شده از شاه‌جهان تعریف کرده و کتاب را *منتخب‌اللغة شاهجهانی* نامیده است.

رشیدی در دیباچه فرهنگ خویش در باب اسباب تألیف آن تصریح می‌کند: «چون فرهنگ جهانگیری و سروری مطالعه افتاد جامع‌ترین فرهنگ‌ها دید، اما مشتمل بودند بر امری چند که احتراز و اجتناب از آن لازم و محتتم گردید. اول آنکه مؤلفات آن دو فرهنگ در حل لغات اطناب کرده‌اند به ایراد عبارات مکرره بی‌حاصل و اشعار متکثره لاطایل. دوم آنکه در بعضی لغات تصحیح لفظ و توضیح اعراب و تنقیح معانی چنان که باید نکرده‌اند. سوم آنکه بعضی لغات عربی و ترکی در میان لغات فرس درج کرده‌اند و تنبیه ننموده‌اند که فرس نیست. چهارم آنکه بعضی لغات به تصحیفات خوانده و لغات متعدده پنداشته چندجا ذکر کرده‌اند» (دیباچه فرهنگ رشیدی). البته گفتنی است اسبابی که رشیدی ذکر می‌کند و موجب تألیف فرهنگ وی شده چندان وارد نیست و این دعوی مصداق «کل حزب بما لدیهم فرحون» است.

۴.۳. بهار عجم

یکی از فرهنگ‌های معروف زبان فارسی که در دوره دوم فرهنگ‌نویسی در هند نوشته شده، *بهار عجم* تألیف لاله‌تیک چندبهار است. تذکره‌نویسان درباره زندگی او سخن چندانی نگفته‌اند. خود او در دیباچه *بهار عجم* نوشته است: از دوران کودکی تا ۵۳ سالگی که به تألیف *بهار عجم* پرداخته، پیوسته به شعر فارسی علاقه‌ای وافر داشته و مطالعات خود را مدیون دو نفر از استادان خود به نام‌های مولانا شیخ ابوالخیر خیرالله ملقب به «خیرالمدققین» و سراج‌الدین علی‌خان آرزو معروف به «سراج‌المحققین» می‌داند. *بهار عجم* از جمله فرهنگ‌های شعری است که حدود ده‌هزار مورد از مفردات، مرکبات و عبارات و امثله فارسی را دربردارد، و اغلب آنها را براساس شواهد شعری معنی کرده است و در بین آنها بعضی کلمات عربی و هندی که فارسیان در آن تصرف کرده و به صورت فارسی درآورده‌اند نیز دیده می‌شود. از خصایص این فرهنگ ارزشمند، یکی آن است که بسیاری از ترکیبات فارسی را به‌عنوان مدخل مستقل و غالباً با ذکر شواهد شعری و با استفاده از حدود دویست دیوان شعر و کتاب نثر شرح داده است. همچنین برخی از امثال و کنایات و عبارات

فارسی را که عموماً در فرهنگ‌های قبل از آن نیامده ذکر کرده است که در این مورد به‌خصوص برای آشنایی با اشعار سبک هندی حائز اهمیت بسیار است (دیباچه بهار عجم). این فرهنگ‌ها هنوز دست به دست می‌شوند و هر از گاهی در ایران تجدید چاپ می‌شوند. البته گفتنی است استیلای استعمار انگلیس بر شبه‌قاره در همان اوان نتوانست این شعله فروزان را خاموش سازد و بازهم در همان فضای بسته، دو اثر بسیار مهم و در نوع خود منحصر به فرد نیز تدوین شد.

۵.۳. فرهنگ آندراج

این فرهنگ را یکی از فرزندان هند به نام محمد پادشاه متخلص به شاد در ۱۳۰۶ هجری قمری به دستپاری دو برادر خویش در سرزمین هندوستان براساس مدارکی که در مقدمه بدان اشاره می‌کند تدوین کرده است. مؤلف خود تصریح می‌کند: «این حقیر قلیل البضاعة و فقیر بی استطاعت دهن این گفتار و روی این کار نداشت که حرفی زند و سخنی گوید، حسب فرمان واجب‌الاذعان از منتهی‌الارب و فرهنگ فرنگ و کشف‌اللغات و مؤید‌الفضلا و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ انجمن‌آرای ناصری و برهان قاطع و هفت‌قلزم و غیاث‌اللغات و بهار عجم و منتخب‌اللغات و مصطلحات وارسته و تاج‌المصادر بیهقی و مظهرالعجایب و نیز از لغات دیگر در سنه ۱۳۰۶ هجری که مطابق سنه ۱۸۸۸ عیسوی می‌باشد این کتاب به اختتام رسانیدم و به فرهنگ آندراج موسوم ساختم» (دیباچه فرهنگ آندراج). علاوه بر لغات فارسی، لغات عربی را نیز به ترتیب الفبایی کلمات نه ترتیب ابواب عرب دربردارد. لغات فارسی را غالباً به شواهد شعری آراسته و به برخی اصطلاحات مفید و متداول عامه اشارت کرده و مترادفات بسیاری از کلمات را ذکر کرده و از مباحث دستوری و صرف و نحو جای‌جای سخن رانده و لغات و ترکیبات و مترادفات کلمه را اکثر گردآورده و شواهدی برای آنان ثبت کرده است.

این فرهنگ لغت بزرگ‌حجم مسمی به فرهنگ آندراج شامل لغت زبان عربی و فارسی هر دو است. مؤلف آن محمد پادشاه متخلص به شاد، ولد غلام محی‌الدین معروف به نسیم میرمنشی مهارجه آندراج، راجه ولایت ویجی‌نگر و شاعر و ادیب فارسی بوده است که خواسته است چند کتاب لغت عربی و فارسی را یکجا جمع کند تا برای علما و طلاب زبان عربی و فارسی یک کتاب کافی باشد. پس برای الفاظ عربی منتهی‌الارب و منتخب‌اللغه و صراح و غیاث‌اللغات و فرهنگ فرنگ را انتخاب کرده و در ذیل هر لفظی که از آنها گرفته عین عبارت آنها را نقل کرده و در آخر نام آن کتاب را نوشته و مقصودش از فرهنگ فرنگ درست معلوم نشد. گویا کتاب لغت جانسن یا استینگس است که هر دو لغت عربی و فارسی به انگلیسی است و برای الفاظ فارسی مؤید‌الفضلا و بهار عجم و غیاث‌اللغات و انجمن‌آرای

ناصری و برهان قاطع و هفت‌قلزم و کشف‌اللغات و شمس‌اللغات و مصطلحات و ارسته را انتخاب کرده و در ذیل هر لفظی که از آن کتب می‌گیرد عبارت آن کتاب را نقل می‌کند و در آخر نام کتاب را به علامت می‌دهد (همان).

۳.۶. فرهنگ نظام

فرهنگ نظام تألیف سیدمحمدعلی داعی‌الاسلام استاد «ناظم کالج» در حیدرآباد دکن است که به نام نظام دکن در پنج مجلد تألیف شده است. مؤلف در مقدمه جلد اول گوید: «و بعد چنین گوید احقر الانام سیدمحمدعلی (داعی‌الاسلام) که ترقی هر ملت و ملک به ترقی زبان آن ملک و ملت است و اساس ترقی زبان ترتیب کتب لغت جامع آن است که دارای هرسه شعبه زبان یعنی تکلم و نثر و نظم باشد. ما ایرانیان تاکنون در غفلت مانده لغت زبان خود را مرتب نکرده‌ایم و عجب اینکه لغت جامع عربی را ما نوشته‌ایم. از ابتدای قرن (مائه) پنجم هجری تا حال مسلمانان هند فارسی را به‌طور زبان علمی می‌آموزند و زودتر از ایرانیان حاجت به لغت جامع فارسی را احساس کرده‌اند.

سلطنت اسلامی دکن مرا برای ترتیب لغت جامع زبان فارسی مأمور نموده مدت سه‌سال در ایران بودم و تفحصات و تحقیقات ممکنه درباب زبان عام مقرر ایران و السنه ولایتی آن نمودم و با ادبای آن مملکت مشورت‌های لازمه نموده از ایشان و وزارت معارف ملک استفاده و استمداد کرده با مواد مراجعت به حیدرآباد نمودم و اکنون جلد اول فرهنگ را به عالم علم و ادب ارائه می‌دهم.

فرهنگ من اول کتاب لغت فارسی عام مقرر است و آنچه اسلاف من نوشته‌اند تمام فرهنگ اشعار فارسی و شرح آن است. بعضی از آنها مخصوص الفاظ قدیمه متروکه و الفاظ ولایتی اشعار است و بعضی دارای عموم الفاظ ولایتی شعر است از ابتدای لغت‌نویسی فارسی تا قریب یک قرن قبل هر لغت‌نویسی الفاظ قدیمه متروکه و الفاظ ولایتی و الفاظ مخفف و مبذل در ضرورت شعری اشعار را نوشته معنی می‌کرده است، به این خیال که الفاظ نثری و تکلمی شعر را متکلمان در زبان فارسی می‌دانند و محتاج به لغت آنها نیستند. اول لغت‌نویس این دسته علی‌بن‌احمد اسد طوسی است که در اواسط قرن پنجم هجری بوده و آخر ایشان که تاکنون مشهورترین لغت‌نویس فارسی است محمدحسین بن خلف تبریزی است که اهل حیدرآباد دکن بوده و پدر یا جدش از تبریز ایران آمده بود، برهان تخلص داشته و فرهنگ خود برهان را در دکن جلال ابدی سلطان عبدالله قطب‌شاه (وفات

سنه ۱۰۸۳ هجری) ساخته است. این فرهنگ گرچه چنانکه بیشتر آنها در مقدمه به تأثیرپذیری خود از فرهنگ‌های پیش از خود اشاره می‌کنند و مبتنی بر نوعی تقوای علمی است، لیک هر کدام خدمتی به زبان فارسی نموده‌اند و بر غنای گنجینه زبان فارسی می‌افزایند و نکته بارز استناد آنها به شعراست. در شهرت این فرهنگ همین بس که چند اثر در رد و دفاع از آن نوشته شد، از جمله برهان جامع، برهان قاطع، محرق قاطع برهان، ساطع برهان، مؤید برهان، قاطع/القاطع و...» (مقدمه فرهنگ نظام).

۴. برآمد سخن

این نهضت مبارک و میمون فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره، که تدوین و تألیف آثار ماندگار و جریان‌سازی را در این حوزه موجب شد، پیامدهای بسیار مهمی به دنبال داشت. از جمله، نشان‌داد که زبان عامل پرنفوذ و تعیین‌کننده‌ای است که به‌وسیله آن، افراد و اجتماعات جهان اطراف خود را مشاهده می‌کنند. همچنین خاطرنشان کرد که زبان هیچ‌گاه شفاف و صریح نبوده و نیست. زبان ازسویی می‌آفریند و ساختاری را برملا می‌کند که فرد باید با آن روبه‌رو شود، بنابراین مردم ملیت‌های مختلف در جهان‌های منحصربه‌فرد زندگی می‌کنند و این جهان‌ها با یکدیگر متفاوت‌اند. البته زبان هم عاری از ایدئولوژی نیست و شاهد مثال‌ها که در این فرهنگ‌ها برای معانی مختلف واژه‌ها از گذشته دور تا روزگار تألیف اثر نقل شده است نشان‌دهنده این مهم است و نکته دیگر که در این فرهنگ‌ها جلب توجه می‌کند تأکیدی است که بر بعد کنایه و ترکیبات زبان در آنها شده است.

سدیگر، فرهنگ‌نویسان شبه‌قاره چون حوزه‌های دیگر جریان‌ساز و خلاق بوده‌اند. از فرهنگ‌های موجود چنین برمی‌آید که به مبانی و اصول نظری بیش از صورت می‌اندیشند چنان که در حوزه‌های بلاغت و تذکره‌نویسی و تاحدودی نقد ادبی مبانی نظری هر فن را به صورت عملی نشان داده‌اند. در یک کلام، بعد نظری آثار تألیفی حوزه‌های مختلف در شبه‌قاره بر ابعاد دیگر این آثار می‌چربد.

زبان فارسی از رهگذر تعامل گویشوران آن با زبان‌های دیگر از جمله عربی، ترکی، یونانی و هند و غیره گسترده‌تر شد و این همه موجب غنای بیشتر زبان فارسی شده است.

حفظ برخی سروده‌هایی که اصل آنها به دلایل عدیده از میان رفته و در جایی نشانی از آنها نمی‌توان یافت، ولی در این فرهنگ‌ها حفظ شده است، از ره‌آوردهای مهم فن فرهنگ‌نویسی است. البته از چنین شعرهای منحصربه‌فردی که اصل آنها از میان رفته و دیگری نشانی از آنها نیست، می‌توان به ذوق حاکم بر هر دوره نیز پی‌برد.

علاوه بر امتیازهای مهم این فرهنگ‌ها، می‌توان به ویژگی مهم دیگر این فرهنگ‌ها، در نقل شاهدمثال اشاره کرد که به ذکر شواهد و نمونه‌هایی از متون شعری بسنده نکرده‌اند بلکه شاهدمثال‌ها و نمونه‌هایی نیز از متون منثور ادب فارسی نقل کرده‌اند و این خود دلیل عقلانیت است.

اگر بپذیریم که فرهنگ مجموعه سامان‌مندی از عنصرهای کلامی یک قوم، ملت یا جامعه در دوره زمانی معینی است، عنصرهایی که برای سخن گفتن، نوشتن یا هردو به کار می‌رود و میان افراد ارتباط ایجاد می‌کند و انتقال تجربه‌ها، آگاهی‌ها، احساس‌ها و خواسته‌ها را ممکن می‌سازد، پس، باید بپذیریم که این فرهنگ از این مهم برآمده و ره‌آوردهای دیگری نیز در پی داشته است.

ادیبان و فرهنگ‌نویسان هندی در تازه‌ای به روی زبان فارسی گشودند و هم‌زبانان خویش را متوجه کردند که هر واژه معنایی معین و کاربردی ویژه دارد و تنها با نقل مترادف یا ذکر عبارتی که آن واژه در آن به کار رفته، معنی هر واژه و ترکیبات آن را می‌توان به درستی دریافت.

فرهنگ جهانگیری که در زمان اکبرشاه به سال ۱۰۱۷ ه. ق نوشته شد، کامل‌ترین فرهنگ تا زمان تألیف آن در هندوستان بود و بعد از آن، فرهنگ رشیدی و *سراج‌اللغات* هم اهمیت فراوانی دارند. قرن‌های بعد نیز فرهنگ *نظام* که در قرن چهاردهم تألیف شد، درمیان دیگر فرهنگ‌های فارسی که در این قرن نوشته شده حائز مقام ویژه‌ای است.

فرهنگ‌های دوره نخست از سده هفتم تا نهم هجری، به اسلوب فرهنگ‌های شعری فارسی مانند *نعت فرس* و *غیاث‌اللغات* تألیف شده بود. این فرهنگ‌ها با توجه به نیاز شاعران و شعردوستان ایران تألیف شده بود. از قضا مؤلفان آنها شاعران ایرانی مثل ابوالحسن علی بن احمد الاسدی و محمد بن فخرالدین هندوشاه و شمس فخری بوده‌اند. از آن‌رو که ذهن و ضمیر مؤلفان آنها معطوف به شعر بود و زبان ادبیات را خاص شاعران می‌دانسته‌اند، به زبان محاوره و مکاتبه عنایتی نداشته‌اند. بنابراین ترتیب لغات در این فرهنگ‌ها براساس حرف آخر کلمات بوده است، و از آنجاکه در دیباچه چند فرهنگ معتبر نظیر *مؤیدالفضلا*، *تحفة السعادت*، *مدارالافاضل*، فرهنگ *شیرخانی*، فرهنگ *جهانگیری*، فرهنگ *سروری کاشانی*، *بهار عجم*، فرهنگ *انجمن آرای ناصری* و امثال آنها، علت تألیف این فرهنگ‌ها کمک به فهم

شعر بیان شده است، می‌توان همه فرهنگ‌هایی را که به تقلید از فرهنگ‌های شعری ایران نوشته شده‌اند شرح اشعار به شمار آورد.

پی‌نوشت

۱. برای مثال مؤلف کتاب نقد ادبی در سبک هندی تلاش کرده تا میانی نظری نقد ادبی را از آثار آن دوره که در شبه‌قاره به رشته تألیف یا تصنیف درآمده، استخراج و طبقه‌بندی کند (ر.ک: فتوحی، ۱۳۸۸).
۲. برای تفاوت‌ها و شباهت‌های فرهنگ قواس و فرهنگ پنج‌بخشی، ر.ک. مقدمه فرهنگ پنج‌بخشی.

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۹) مقدمه. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- اسدی طوسی، علی بن احمد (۱۳۶۵) لغت فرس. تصحیح مجتبابی و صادقی. تهران: خوارزمی.
- انجوی شیرازی، میرجمال‌الدین حسن بن فخرالدین حسن (۱۳۵۹) فرهنگ جهانگیری. ویراسته رحیم عقیفی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بدرالدین ابراهیم (۱۳۸۱) فرهنگ پنج‌بخشی. تصحیح حبیب‌اله طالبی. تهران: پازینه.
- الحسینی الهمدانی التتوی، عبدالرشید عبدالغفور (۱۳۳۷) فرهنگ رشیدی. تصحیح محمد عباسی. تهران: بارانی.
- خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۶۲) برهان قاطع. به‌اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- داعی‌الاسلام، محمد علی (۱۳۶۲) فرهنگ نظام. تهران: دانش. افست چاپ سنگی حیدرآباد. ۱۳۴۴ق.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۶۸) فرهنگ‌های فارسی و فرهنگ گونه‌ها. تهران: اسپرک.
- دزفولیان، کاظم (مصحح) (۱۳۸۰) بهار عجم. لاله‌تیک چندبهار. تهران: طلایه.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین (۱۳۶۲) فرهنگ غیاث‌اللغات. تصحیح منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸) تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران: امیرکبیر.
- سروری کاشانی، محمد قاسم بن حاجی محمد (۱۳۳۸) مجمع‌الفرس. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابفروشی علمی.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲) ایران در عصر صفوی. ترجمه کامبیز نوروزی. تهران: امیرکبیر.
- شاد، محمد پادشاه (۱۳۳۵) فرهنگ آندراج. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه خیام.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۴) تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس.
- فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۵) شرفنامه منیری. تصحیح حکیمه دبیران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۸) نقد ادبی در سبک هندی. تهران: سخن.
- قواس، فخرالدین مبارکشاه (۱۳۵۳) فرهنگ قواس. به‌اهتمام نذیر احمد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نقوی، شهریار (۱۳۴۱) فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان. تهران: اداره کل نگارش.